جوهر الذات

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری

به اهتمام: تیمور برهان لیمودهی

انتشارات سنایی
میدان انقلاب ـ خیابان اردیبهشت ـ نبش روانمهر ـ شماره‌ی ۲۳۰
تلفن : ۶۴۰۱۰۶۱ ـ ۶۴۱۰۷۱۹ فکس : ۶۴۸۳۰۷۵ فروشگاه : ۳۹۰۳۲۷۲

جوهرالذات

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری

تصحیح و مقدمه: تیمور برهان لیمودهی (استاد دانشگاه)

حروف‌نگاری : همراه

لیتوگرافی : لادن

چاپ : احمدی

چاپ اول : ۱۳۸۳ ـ شماره‌گان ۳۳۰۰ نسخه

صحافی: ایرانمهر

شابک : ۱ ـ ۰۰ ـ ۸۷۴۶ ـ ۹۶۴

ISBN 964 - 8746 - 00 - 1

فهرست‌نویسی پیش از انتشار

عطار، محمدبن ابراهیم، ۵۳۷؟ ـ ۶۲۷؟ ق.
جوهرالذات / فریدالدین عطار نیشابوری؛ تصحیح و مقدمه تیمور برهان لیمودهی ـ تهران: سنایی، ۱۳۸۳.
بیست و یک، ۹۶۰ ص.

ISBN 964 - 8746 - 00 - 1

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
این کتاب در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
نمایه.
۱. شعر فارسی ـ قرن ۶ ق. الف. برهان لیمودهی، تیمور، مصحح و مقدمه‌نویس. ب. عنوان.

PIR ۵۰۳۲	۸فا ۱/۲۳
۱۳۸۳	ج ۶۶۷ع
	۱۳۸۳

کتابخانه ملی ایران **۲۸۷۱۵ ـ ۸۳ م**

● بیا تا همسفر باشیم با هم
چو من شو، تا شوی در عشق محرم
نداری تو خبر زین دهر خونخوار
که خواهد ریخت اینجا، خون تو زار
(جوهرالذّات)

به نام خدا

نگاهی به کتاب جوهرالذّات و زندگی عطّار

منظومه‌ی جوهرالذّات که یکی از کتابهای پیر نیشابور شیخ فریدالدین محمّد عطّار، می‌باشد و در دو دفتر به نظم درآمده کتابی است در خودشناسی و شناخت گوهر وجود آدمی، که طیّ بیان مراحل سیر و سلوک آدمی برای وصول به حقیقت و کشف عالم وجود، سرانجام به معرفت و شناخت حضرت باری که مقصد و مقصود نهایی همه‌ی مخلوقات و موجودات عالم، به ویژه انسان سرگردان است منتهی می‌گردد.

● دفتر اوّل کتاب

کتاب جوهرالذّات به مانند همه‌ی آثار عطّار با توصیف و ستایش پروردگار آغاز می‌گردد، و صفات متعالیه‌ی حضرت حقّ یکی پس از دیگری، طیّ ابیات گوناگون به تصویر درمی‌آید که عقل آدمی، از درک کُنه وجود این همه صفات عاجز و مبهوت می‌ماند و سرانجام به خاموشی و سکوتی احترام‌آمیز پناه می‌برد ـ چرا که به حقیقت درمی‌یابد او نیز با همه‌ی لاف و گزاف‌های عقلانی و ادّعاهای عقل و بزرگی، که در زیر سقف این دایره‌ی مینایی، از خود ظاهر می‌سازد، همچون فلک گردان، همواره گردان و سرگردان است. همان‌گونه که شاعر فرماید:

نمی‌دانی در این معنی چه گویی   که گردان چون فلک، مانند گویی

با این همه، از دیدگاه شاعر، انسان همواره مورد عنایت خاصّ حضرت باری و محبوب و مطلوب پروردگار مهربان و کارساز است. امّا دریغ که او از این امر غافل است. روی این اصل، شاعر در جایی دیگر از ابیات کتاب، آدمی را به این غفلت، توجّه داده، و وی را به

گوهر ارزشمندی که در وجود او از سوی حضرت حق به ودیعه نهاده شده، رهنمون گردیده، تا از این گوهر شایان، بهره‌مندی کامل حاصل نماید. چنان که گوید:

عـجایب جـوهری جـانا نـدانـم　　　　که چون شرح صفاتت را بخوانم

در استمرار این اندیشه، شاعر در مبحثی دیگر که از توحید ذات و صفات باری تعالی سخن به میان می‌آورد، به ارزشمندی انسان که از حضرت حق بهره‌مندی و نشان دارد اشاره کرده و می‌گوید:

تو بـودی آدم و آدم تـو بـودی　　　　خودی خود، تو در آدم نمودی!

و این اشارات در کتاب آسمانی لاریب؛ از سوی قادر متعال نیز در سوره‌هایی چون «حجر» و «ص» مکرّر یاد شده که می‌فرماید: «و نفختُ فیه من روحی» یعنی از روح خود در آدم دمیدم. تا بدین وسیله انسان را متوجّه ارزشمندی خود سازد.

در مراحل بعدی کتاب شاعر از سیّد المرسلین و خاتم‌النبیین حضرت محمّد بن عبدالله(ص) پیامبر گرانقدر اسلام سخن به میان می‌آورد و به ظهور اسلام و برچیده شدن بساط کفر و فساد به دست برکت آفرین رسول مکرّم اسلام شاره کرده و می‌گوید:

تمامت دین‌ها را بـرفکندی　　　　تو بیخ کُفر از عالم بکـندی

پس از آن به بیان عظمت معراج حضرت ختمی مرتبت اشاره نموده و تصویری پرشور و دلکش از آن به دست می‌دهد. و سپس در پایان معراج و بخش ضمیمه‌ی آن به خودیابی و خودشناسی انسان پرداخته و به بیان اسرار ذات آدمی و گوهر وجود او می‌پردازد و می‌گوید:

در ایـن جـا مـی‌نماید روی دلدار　　　　عیان عشـق بـاشد، لیسَ فـی الدّار
در این جـا بـاز بـینی جـوهر ذات　　　　که بربسته است بر هم جمله ذرّات

افق دیگر کتاب جوهرالذّات عطّار، با وصف قناعت و ریاضت که شیوه‌ی واصلان حق است آغاز می‌گردد. در این افق شاعر با توصیف مکارم و بزرگی‌های خاتم‌النبیین، به مدح علی مرتضیٰ، پسر عمّ و داماد بلندپایه‌اش می‌پردازد. شاعر ابتداء از حقیقت وجود علی مرتضیٰ که آیینه‌ی تمام نمای ذات الهی است سخن به میان می‌آورد، و سپس در اثبات امامت و جانشینیِ بلافصل وی سخن رانده و چنین می‌گوید:

امام است او یقین بعدِ محمّد(ص)　　　　بیاب این راز و، بی‌شکّ شو مـؤیّد

مباحث دیگر کتاب به شرح استغنای واجب‌الوجود و توحید صِرف او و نیز فنای انسان

برای راه‌یابی به مقام حق اشاره دارد، تا انسانِ گرفتار آز و نیاز بی‌پایان را از خود برهاند. چنان که گوید:

چو مردان زن اناالحق تو همیشه — مترس از روبهان، ای شیر بیشه!

در تداوم این اندیشه، شاعر از پدر و پسری بازرگان که با کشتی خود در دریا سفر می‌کنند تمثیلی به میان می‌آورد که بعد از گفت و گویی طولانی میان پدر و پسر، که خطر دریا از دیدگاه او پسندیده نیست، پدر را بباد ملامت می‌گیرد. ولی سرانجام با استدلال پدر، تسلیم و مُجاب می‌گردد و به دنبال آن افق روشنی از حقیقت نمودار می‌گردد که آن «شریعت» نام دارد، و این همان چیزی است که پدر، فرزند را به درک و قبول آن سفارش می‌کند و شاعر نیز ضمن تأکید به اهمیّت و ارزشمندی آن چنین می‌فرماید:

شریعت کوش و، آنگه کن طریقت — سوم ره، دم زن از، عین حقیقت
حقیقت در شریعت می‌توان یافت — طریقت در حقیقت، نیز بشناخت
مقام ایمنی در شرع بیابی — که اندر وی، تو اصل و فرع بیابی
ز شرع مصطفی مگذر زمانی — دمادم تا کنی از وی بیانی

در صفحاتی دیگر از دفتر اوّل کتاب، از چگونگی آفرینش حضرت حوّا و وصلت حضرت آدم با او و سپس به ماجرای رانده شدن آنان از بهشت به اغوای شیطان سخن به میان می‌آید که به مناجات پرسوز و گداز آدم با حضرت حق می‌انجامد و این بخش از کتاب، از زیباترین و در عین حال غم‌انگیزترین تراژدی زندگی حضرت آدم و فرزندان تنهای او، به ویژه در روزگار ماست. شاعر برای چاره و درمان این درد در میان فرزندان آدم، از طریقت عرفان سخن به میان می‌کشد و برای رهایی آدمی از تنهایی و آز و نیاز او، مجدداً به صراط مستقیم «شریعت» گام می‌گذارد و شریعت را زیربنای عرفان معرفی می‌کند. لذا انسان گمراه را به حرکت در آن فرا می‌خواند. چنان که گوید:

شریعت مر مرا آزاد کرده است — ز غم‌های جهانم شاد کرده است
شریعت می‌کند تحقیق روشن — خدا می‌گوید این اسرار بر من

و مراد شاعر، این است که: دین، زبان روحبخش خداست که وسیله‌ی آن با بشر، برای هدایت وی به شاهراه خوشبختی و کامیابی سخن می‌گوید، تا او را از اسارت آز و نیاز خویش برهاند.

مطالب کتاب اوّل زمانی به شور و شیدایی خاصّ خود می‌رسد که حکایاتی از شیخ

ابوسعید ابوالخیر و شیخ شبلی مطرح می‌گردد. در این جاست که خواننده یکباره از خود رها می‌شود و به افق‌های بیکران و دوردست اندیشه‌های الهی دست می‌یابد و احساس سبکی و مسرّت و بشاشت از هستی خود می‌کند. و در نهایت دفتر اوّل کتاب با ذکر بی‌نشانی حضرت دوست و مناجات شاعر با او خاتمه می‌یابد.

● دفتر دوم کتاب جوهرالذّات:

این دفتر نیز با ستایش پروردگار مهربان و برشمردن کمالات او، و سپس سخن عشق آغاز می‌گردد که از سوی قادر متعال به انسان مرحمت شده است. پس از آن از حلاج و سئوال کردن شخصی از وی، در خصوص حضرت آدم(ع) ادامه می‌یابد و هدف آن است تا نشان دهد که چگونه او از من افلاکی خود، به جهان خاکی فرو افتاده و گرفتار آز و نیاز در زمین گردیده است:

تویی آدم چرا از خود جدایی — تو آدم نیستی، بی‌شک خدایی
تویی آدم چرا مغرور گشتی — به اندک چیز از آن دور گشتی

و بدین ترتیب به انسان یادآوری می‌کند که چگونه با همه‌ی عزّتی که داشته، غریبانه به خاک فرو افتاده و از زندگی سعادت‌آمیز بهشت، تنزّل یافته و در پی زندگی دو روزه‌ی دنیایی، اسیر لعنت زمین گردیده است!

در جای دیگر این دفتر، ضمن برشمردن عنایاتی که از پروردگار عالم به انسان مرحمت گردیده، به او یادآور می‌گردد که همه‌ی هستی به خاطر او آفریده شده، امّا وی بی‌خبر و ناسپاس مانده است! و دقیقاً این همان چیزی است که این بیت مشهور شیخ مُصلح‌الدین سعدی شیرازی را به ذهن متبادر می‌سازد که:

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بُردار — شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری!

پس از آن شاعر در مذمّت دنیا قلم‌فرسایی می‌کند و در پی آن پرده‌های دیگری از حقیقت وجود آدمی برمی‌گیرد و سپس طی رهنمودی به وی گوید:

ز خود آسوده شو، اندر فنا کُوش — مگو بسیار، در جان باش خاموش!

و در پایان آن نتیجه‌گیری می‌کند که تمامی اشیاء و پدیده‌های عالم از یک نور واحدند و به قول لسان‌الغیب خواجه حافظ شیرازی: «یک فروغ رخ ساقی‌ست که در جام افتاد.» و بخش بسیار مفصّلی از این دفتر، بدین اندیشه اختصاص یافته و کتاب را به آخر

می‌برد. و در پایان آن، سالک جوینده را در تأسّی و پیروی از آیین بهترین برگزیده‌ی خدا، محمّد مصطفی(ص)، فرا خوانده و گوید:

هر آن کو جُز محمد(ص) پیر جوید — به هرزه هرچه گوید، هیچ گوید!

طولانی‌ترین بخش پایانی کتاب دوم آمیزه‌ای است از تمامی اندیشه‌های متصوفانه شاعر که از مطالب کلّ کتاب به تألیف آمده و اهمّ آن اشاره به سرانجام هولناکی است که شاعر از افشای راز دارد و خطاب به خویشتن و نیز جوینده‌ی حقّ چنین تأکید می‌کند:

مکمّل باش و دل، خاموش می‌دار — وگرنه جای خود بینی سرِ دار

و سپس شاعر به عظمت نام خود، که از محمّد رسول اللّه(ص) نشان و نشأت دارد و او نیز چون پیامبر گرانقدر اسلام در هدایت انام پیشقدم و پیشقراول است یاد می‌کند و کتاب جوهرالذّات خویش را گنجی مخفی و شایان که از کلّ ذرات عالم سخن می‌گوید: با ابیات زیر معرّفی می‌نماید:

حقیقت، من محمّد نام دارم — از او پیدا حقیقت کام دارم
فریدالدّین محمّد هست نامم — محمّد(ص) داده این جا، جمله کامم
یکی گنج است مخفی، جوهرالذّات — نموده روی خود در کلّ ذرّات

و کتاب جوهرالذّات با توصیف و بیان عظمت کتاب آسمانی قرآن در افشای اسرار خلقت و دریافت رموز عالم با بیت زیر که نقل می‌گردد، به پایان می‌رسد:

به قرآن راز جو، خود بازیابی — در این جا، صد هزاران راز یابی

● گوشه‌هایی از افق زندگی عطار

شیخ فریدالدّین محمّد عطّار نیشابوری یکی از نام‌آوران مکتب عرفان و ادبیات صوفیانه‌ی ایران است. بنا به نوشته‌ی تذکره‌ی دولتشاه سمرقندی عطّار در اواسط قرن ششم هجری قمری به روزگار سلطنت سلطان سنجر سلجوقی در قریه‌ی کدکن نیشابور از بلاد خراسان چشم به جهان پرآشوب گشود.[1] از اخبار و قرائن چنین پیداست که عطّار عمری دراز را پشت سر گذاشته و به قول کتاب یاد شده، یکصد و چهارده سال زندگانی کرده است. ولی در دیوان اشعار شاعر، اشاره‌ای به عمر شصت یا هفتاد و اند سالگی وی

۱- تذکره‌ی دولتشاه سمرقندی، به کوشش محمد رمضانی، تهران، ۱۳۷۶.

شده است:

«مرگ درآورده پیش، وادی صد ساله راه   عمر تو افکنده شب، بر سر هفتاد و اند» [1]

عطّار روزگار جوانی را به تحصیل معارف در خدمت مشایخ عصر، و تهذیب نفس و کسب علوم سپری کرد تا سرانجام به مقام ارشاد رسید و کعبه‌ی اهل دل گردید.

پروفسور شبلی نعمانی می‌نویسد: «پدر عطّار مرید قطب‌الدین، یکی از مجذوبین مشهور بود که تا سال ۵۹۷ هجری قمری در قید حیات بسر می‌برد. و عطّار از اوایل کودکی به دست او داخل در رشته فقر یعنی تصوف گردید. ولی چون اسلام مخالف با رُهبانیت و گوشه‌گیری است، و فرقه‌ی متصوّفه مجاهدات و ریاضات نفسانی را مانع مشاغل دنیوی قرار نمی‌دهند، لذا خواجه با وجود فقر و تصوّف که در آن وارد گردیده، به شغل داروفروشی و پزشکی نیز اشتغال داشته و کتب فراوانی در همین حال تألیف نموده است.» [2]

از نگارشات عطّار برمی‌آید وقتی که سوز و گداز عشق و جذبات درونی شاعر شدّت یافته، قهراً از علائق مادّی و مشاغل دنیوی به کلّی دلسرد شده و مدّت‌ها در صدد سیر در آفاق و انفس در اقطار عالم برآمده است. چنان که در کتاب «لسان‌الغیب» ملاحظه می‌شود، می‌گوید: «چهار اقلیم جهان گردیده‌ام» و نیز بنا به نوشته‌ی زین‌العابدین شیروانی در کتاب «ریاض‌السّیاحه»، وی مسافرت‌های بسیار نموده و مصر و دمشق و مکّه و هند و ترکستان را سیاحت نموده است. هم‌چنین زین‌العابدین شیروانی می‌نویسد: «عطّار خرقه از دست شیخ مجدالدّین بغدادی، حکیم خاصّه‌ی سلطان محمّد خوارزمشاه پوشیده و شراب عرفان از جام شیخ نجم‌الدین کبریٰ نوشیده و در طفولیت نظر از قطب‌الدین حیدر دیده و به قول مولانا جلال‌الدین محمّد بلخی، روح منصور بعد از صد و پنجاه سال، به روح آن جناب تجلّی فرموده و مربّی و معلّم او بوده است.» [3]

● چگونگی ورود عطّار به عرفان

پیشه‌ی شیخ فریدالدّین محمّد، پیر نیشابور را اغلب تذکره نویسان عطّار نوشته‌اند و

۱- نگاه کنید، به کتاب تاریخ ادبیّات ایران، دکتر رضا زاده شفق تبریزی، [بی‌تا]، ص ۱۲۲.

۲- شعر العجم، پروفسور شبلی نُعمانی، ترجمه‌ی فخر داعی گیلانی، ج ۲، ص ۷.

۳- ریاض‌السّیاحه، حاجی زین‌العابدین شیروانی، ۱۳۳۹، ص ۳۹۳.

عطّار در آن روزگار به کسی می‌گفتند که شغل داروفروشی داشت و این شغل با صناعت پزشکی یعنی طبابت ملازم و همراه بود. چون پدر عطّار در محلّه‌ی شادیاخ نیشابور ـ که محلّه‌ی جدیدی بود ـ عطّاری عظیم‌القدر بود، فرزند نیز بعد از مرگ پدر، کار وی را دنبال کرد و هر روزه دهها و صدها بیمار را ویزیت و معاینه می‌کرد و سپس به درمان می‌پرداخت. چنان که خود گوید:

«به داروخانه پانصد شخص بودند — که در هر روز نبضم می‌نمودند»

و بدین اعتبار وی را عطّار می‌گفتند. در باب آن که، چگونه عطّار ناگهان از طبابت دست کشیده ودر لباس اهل سلوک و تصوف درآمده، اقوال گوناگونی نقل گردیده، که با توجّه به آنچه که از قول خود شاعر در کتاب تذکرةالأولیاء، در علّت این اقدام آمده، این اقوال نمی‌تواند اصلی داشته و درست باشد. از جمله‌ی این اقوال، روایتی است که در نفحات‌الأُنس ملاّ عبدالرحمان جامی، عارف و شاعر مشهور قرن نهم هجری قمری ذکر گردیده، که بدین شرح است: «گویند سبب توبه‌ی وی آن بود که روزی در دکّان عطّاری مشغول و مشغوف به معامله بود. درویشی به آنجا رسید و چند بار «شيء‌اللّه» گفت، [یعنی چیزی خواست]. وی به درویش نپرداخت. درویش گفت: ای خواجه! تو چگونه خواهی مُرد؟! عطّار گفت: چنان که تو خواهی مرد! درویش گفت: تو همچون من می‌توانی مُرد؟ عطّار گفت: بلی. درویش کاسه‌ی چوبین داشت. زیر سر نهاد و گفت: اللّه و جان بداد! عطّار را حال متغیّر شد و دکّان برهم زد و به طریقه‌ی صوفیه درآمد.»[1]

● عطّار شاعری آزاده بوده!؟

از آثار عطّار به خوبی پیداست که مردی وارسته و از سالکان واقعی وادی سلوک و طریقت بوده است. وی در محو و فنای فی‌اللّه اعتقادی راسخ و راستین داشته و تمکّن این حالات و کمالات نفسانی، چنان وی را از غیر خدا بی‌نیاز ساخته بود که جُز مشاهده جمال حق و فنای در عظمت اللّه، او را آرزویی دیگر در دل نبوده است. از این رو، برخلاف بسیاری از شاعران دنیاپرست، هرگز به صاحب دولتان و اربابان زر و زور و تزویر تمکین نکرده و مطلقاً نامی در مدح یا ذم کسی بر زبان نیاورده و همواره از این امر بیزاری جُسته

۱- نفحات‌الأُنس، عبدالرحمان جامی، با مقدّمه‌ی توحیدی‌پور، ص ۵۹۹.

است. شرح این بی‌نیازی و علّت آن به وضوح در کتاب منطق‌الطیر او بیان گردیده که برخی از ابیات آن، به این شرح است:

«شکر ایزد را، که درباری نیم — بسته‌ی هر ناسزاواری نیم
نه طعام هیچ ظالم خورده‌ام — نه کتابی را تخلّص کرده‌ام
نه هوای لقمه‌ی سلطان مرا — نه قفا و سیلی دربان مرا»

بی‌جهت نیست که بزرگترین شاعر عرفان سرزمین ما، مولانا جلال‌الدین محمّد بلخی، عطّار را پیشوا و مقتدای خود دانسته و اظهار فرموده:

«هفت شهر عشق را عطّار گشت — ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم»

و یا شیخ محمود شبستری که خود از بزرگان مذهب عرفان و صاحب بزرگترین منظومه‌ی عرفانی «گلشن راز» می‌باشد در تجلیل از عظمت اندیشه‌های عطّار فرموده:

«مرا از شاعری خود عار ناید — که در صد قرن، چون عطّار ناید»

وجود این‌گونه اشعار در دواوین بزرگان فکری ایران، نه‌تنها اشاره‌ای است به تأثیر عمیقی که عطّار در ذهن و زبان شمار بزرگی از صاحبدلان و سخنوران نامی بعد از خود گذاشته، که حتّی به سعدی و حافظ نیز رسیده است. بلکه نمایانگر این نکته نیز هست که پرتو آن از ورای قرون و اعصار گذشته و به قلوب گویندگان روزگار ما ـ در این عصر بیگانگی آدمها از هم ـ راه یافته و در کلام عارفانه‌ی آنان جاری شده است. نمونه‌های تابناک این اندیشه‌ها را می‌توان در آثار گویندگان عارف روزگار ما، چون زنده‌یاد صفی‌علیشاه اصفهانی در کتاب «زبدةالاسرار»، حضرت شاه مقصود صادق عنقا، در کتاب «مزامیر حق»، و آثار ارزشمند سلطان علیشاه گنابادی شاهد و نظاره‌گر بود.

● آثار واقعی و منسوب به عطّار

آثار عطّار را به تعداد سوره‌های قرآن، یکصد و چهارده کتاب نوشته‌اند.[1] آنچه که نسبت آنها به عطار مسلّم به نظر رسیده و تاکنون نیز در دست بوده، از این قرارند: تذکرةالاولیاء ـ منطق‌الطیر ـ الهی نامه ـ مصیبت‌نامه ـ اسرارنامه ـ خسرونامه ـ دیوان اشعار ـ مختارنامه ـ جواهرنامه ـ و شرح القلب. که البته از دو کتاب اخیر نشانی وجود ندارد.

۱- نگاه کنید: لطفاً به کتاب مجالس‌المؤمنین، اثر قاضی نوراللّه شوشتری، ج ۲، ص ۹۹.

مرحوم استاد سعید نفیسی در نوشته‌های خود راجع به عطار، آثار وی را شصت و شش اثر نام برده که به شیخ نسبت قطعی داده‌اند.[1] استاد در این مورد می‌نویسد: «باید دانست که عطّار نیز، حال حکیم عمر خیّام و مولوی را پیدا کرده، یعنی بسیاری از رسائل و منظومه‌هایی که در نسخ مختلف کلیّات عطّار به وی نسبت داده شده، به مجرّد یک بار مطالعه روشن می‌گردد که از عطّار نیست. از این جهت در صحّت انتساب بسیاری از کتب منسوبه به عطّار جای کمال تردید و شک وجود دارد! گذشته از این، شعرای گمنام دیگری به نام عطّار، پس از وی بوده‌اند که اشعار سُست داشته‌اند و حتّی یکی از آنان که «تونی الأصل» و تولّدش نیشابور و مسکنش شهر مقدّس مشهد بوده و در قرن نهم هجری می‌زیسته، خود را فریدالدّین عطّار می‌خوانده و شماره‌ی تألیفاتش را به چهل رسانیده، و همین امر سبب شده که حقیقت امر بر تذکره‌نویسان مُشتبه گردد و چهل کتاب یاد شده را به شیخ عطّار نسبت دهند.»[2] همچنین بنا بر تحقیقات زنده یاد استاد سعید نفیسی این عطّار مردی سُست شعر و کم‌مایه بوده و کتابهای اشترنامه ـ بلبل‌نامه ـ بی‌سر نامه ـ ترجمةالاحادیث یا مواعظ ـ جوهرالذّات ـ حلاج نامه یا منصورنامه، یا هیلاج نامه ـ خیّاط نامه ـ سی فصل ـ مفتاح‌الفتوح ـ و وصلت‌نامه همه از اوست و به هیچ وجه از فریدالدّین عطّار نیشابوری شاعر شهیر و پرآوازه و اصیل عرفان ایران نیست.[3]

سبک و افکار عطّار و تأثیر آثارش در گویندگان بعدی:

از آثار سخن‌آفرین بزرگ، ابوحامد فریدالدین محمّد عطّار، به خوبی پیداست که عارف و سالکی وارسته و عالمی چیره‌دست در علوم و فنون زمان، و پیری پندآموز و مهربان، و خردمندی آیینه‌دل، و پزشکی جان‌بخش در عالم جسم و جان، و فرشته‌ای از برگزیدگان عشق برای همه‌ی مردم دوران بوده است. از این جهت سبک و روش او در قالب‌های گوناگون اشعار، هم چون قصیده، غزل، مثنوی و سایر شکل‌های شعری، با دیگر شاعران خراسان و حتّی روزگاران بعد از او تفاوت فاحش دارد. زنده یاد دکتر رضازاده شفق تبریزی در تاریخ ادبیات ایران می‌گوید: شیخ عطار در قصیده‌های خویش هرگز سبک

۱- لطفاً نگاه کنید به مقدمه‌ی کتاب منطق‌الطیر عطّار، تصحیح محمّد جواد مشکور، از انتشارات تهران، ۱۳۵۳.

۲- همان منبع، همان نویسنده، همان ص.

۳- ایضاً همان، همان، همان.

شاعران قصیده‌سرای خراسان را که سبک تغزّل بوده، بکار نبرده و به طور کلّی لحن و روش او در قصاید با لحن روش قصیده‌های فرّخی و عنصری و منوچهری متفاوت است. اگرچه قصاید عطار به استحکام و پختگی قصاید این گویندگان نمی‌رسد، امّا چون از تعریف و تمجید و مدح بیجا و بی‌مورد سلاطین مبرّا و بیرون بوده جلوه و جلالی دیگر دارد و در خواننده تأثیر و متانتی شگرف بر جای می‌گذارد و حال و هوایی معنوی خاصّی از ارزش‌های اخلاقی و خداگونه در وی ایجاد می‌کند. زیرا در تمامی آثار این عارف دلسوخته و این صوفی وارسته و اندرزگوی به خوبی پیداست که در طول حیات همان‌گونه که خود به صراحت اظهار نموده، هرگز بیتی در مدح کسی نساخته و کسی را نستوده است و چنان که خود گوید: «به عمر خود مدح کس نگفتم»؛ قصاید وی متوجّه به نعت و پند و عرفان بوده و از خواصّ آن تضمین آیات قرآن و احادیث و ذکر ناپایداری زندگی انسان و لزوم بیداری آدمی در رهگذر عمر می‌باشد که الحق در این معانی، داد سخن داده و به متانت و ژرف‌نگری ویژه‌ای سخن گفته که در چند بیت برگزیده‌ی زیر از یک قصیده او به خوبی این امر روش و هویداست:

«خطاب هاتف دولت رسید دوش به ما — که هست عرصه‌ی بی‌دولتی سرای فنا
به شعر خاطر عطّار همدم عیسی است — از آن که هست چو موسی‌ش، صد ید بیضا
ز وقت آدم تا این زمان نیافت کسی — نظیر این گُهر اندر خزانه‌ی شعرا»

با ملاحظه‌ی ابیات نمونه‌ی یاد شده می‌توان گفت که در این نوع قصاید دینی و اخلاقی شاید تنها سنایی و ناصرخسرو توانسته‌اند بر او پیشی و سبقت جُسته باشند.

هم‌چنین در اغلب قصاید عطّار که در سپاس و توحید حضرت باری تعالی آمده این قبیل معانی به وضوح مشاهده می‌گردد: خدای تعالی بزرگتر از آن است که ما بشر او را دریابیم. عقل انبیاء در مقام درک او بر خاک عجز می‌افتد و اگر همه‌ی مردم هزاران سال در وصف او اندیشه و فکرت کنند سرانجام به عجز خود معترف خواهند گشت. زیرا اندیشه‌ی آدمی در مقام درک او راهی ندارد و به آن ماند که ذرّه بخواهد کُنه فضای لایتناهی را دریابد یا شبنم بخواهد در بحر نامتناهی شنا نماید. تنها راهی که به سوی او هست از راه خویشتن‌شناسی و اصلاح نفس و فراموش کردن شهوات و فنا در هستی حقّ است. هم چنین در ضمن قصاید پندآمیز و عبرت‌انگیز خود اشارات مؤثّر و تکان دهنده‌ای از گذران بودن عمر آدمی نموده و ما را به بیداری و غنیمت شمردن ایّام عمر و

نیکوکاری و خدمت فرا می‌خواند و از آن جمله گوید:

«نـــدارد درد مـا درمـان دریـغا — بـماندم بـی سـر و سـامان دریـغا
درین حـیرت فـلک‌ها نـیز دیـریست — کـه مـی‌گردند سـرگردان دریـغا
رهـی بس دور مـی‌بینم در ایـن راه — نـه سـر پـیدا، و نـه پـایان دریـغا
عـزیزان جـهان را بـین کـه یکـراه — شـده بـا خـاک ره یکسـان دریـغا
بـیا تـا در وفـای دوسـتداران — فـرو بـاریم صـد طـوفان دریـغا
هـمه یـاران بـه زیـر خـاک رفـتند — تو خواهـی رفت چـون ایشـان دریـغا
پس از وصلی که هم چون باد بگذشت — درآمـد ایـن غـم هـجران دریـغا
بـرای نـان چـه ریـزی آبـرویت — کـه آتش بـهترت زان نـان دریـغا
تـو را تـا جـان بُـوَد نـان کـم نـیاید — چـه بـاید کـند چـندین جـان دریـغا
خـداونـدا هـمه عـمرِ عـزیزم — ز جـهل آورده‌ام، بـه زیـان دریـغا
چـو دوران جـوانـی رفت بـر بـاد — بسـی گـفتم در ایـن دوران دریـغا
نشـد مـعلوم مـن جُـز آخـر عـمر — کـه کـردم عـمر خـود تـاوان دریـغا
مـرا گـر عـمر بـایستی خـریدن — تـلف کـی کـردمی زیـن سـان دریـغا

استادی عطّار در غزل عرفانی:

با وجود این گونه قصاید استوار و بیداری بخش که از شیخ عطّار به یادگار مانده، با این همه از دیدگاه صاحب نظران و ناقدان آثار شیخ، گفته می‌شود که استادی او، بدون تردید در غزل عرفانی‌ست که گذشته از حکیم سنایی، کسی را در این فن بر او سبقت نبوده، و سنایی هم گرچه پیش از او غزل‌های شیرین صوفیانه سروده ولی سخنش در شیوایی و سوزندگی و شور و شیدایی هرگز به پایه‌ی سخن شیخ عطّار نمی‌رسد. عطّار در این فن نه تنها تا حدّی مبتکر است بلکه سرمشق شاعران عرفانی بعد از خود مانند جلال‌الدین محمّد رومی بلخی و خواجه حافظ شیرازی، شاعر آسمانی سرزمین ما می‌باشد. آتش عشق، سوز محبّت و شور و سرگشتگی در سرتاسر دیوان عطّار به طوری محسوس است که هر صاحبدلی آن را بخواند، بی‌درنگ مُشتعل خواهد شد. به سخنان شورانگیز زیر که در جذبه‌ی عرفان سروده شده توجّه کنید:

«دست در دامـن جـان خـواهـم زد — پـای بـر فـرق جـهان خـواهـم زد

اسب بر جسم و جهت خواهم تاخت — بانگ بر کون و مکان خواهم زد
وآنگه آندم که میان من و اوست — از همه خلق نهان خواهم زد
چون مرا نام و نشان نیست پدید — دم ز بی‌نام و نشان خواهم زد
هان مبر ظنّ که منِ سوخته دل — آن دم از، کام و زبان خواهم زد
تن پلیدست بخواهم انداخت — و آن دمِ پاک، به جان خواهم زد
از دلم مشعله‌ای خواهم ساخت — نَفَس شُعله فشان خواهم زد»

به این اعتبار گفته شده که در تمامی غزلیات آتشین عطار تعبیری از ذوق و شور و شیدایی عرفانی می‌توان ملاحظه کرد که اینک چند نمونه‌ی مختلف از آن‌ها نقل می‌شود:

زاهدان ظاهرپرست دعوی بیجا می‌کنند و دروغ می‌گویند و مغرورند و دلی بیدار ندارند، اگر دارند نشان دهند:

«اَلا ای زاهدان دین، دلی بیدار بنمایید
همه مستید در مستی، یکی هُشیار بنمایید
ز دعوی هیچ نگشاید اگر مَردید اندر دین
چنان کاندر درون هستید، در بازار بنمایید
هزاران مرد دعوی‌دار بنمایم از این مسجد
شما یک مرد دعوی‌دار از خمّار بنمایید
من اندر یک زمان، صد مَست از خمّار بنمایم
شما مستی اگر دارید، از اسرار بنمایید
من این رِندان مفلس را همه عاشق همی بینم
شما یک عاشق صادق چنین بیدار بنمایید»

برای رسیدن به مقام وحدت و درک وصال حق، از خودگذشتن و در عالم جسمانی و هستی شهوانی فانی شدن لازم است:

«عزم آن دارم که امشب نیم مست — پای کوبان کوزه‌ی دُردی به دست
سر به بازار قلندر بر نهم — پس به یک ساعت ببازم هرچه هست
پرده‌ی پندار می‌باید درید — توبه‌ی تزویر می‌باید شکست»

برای راهیابی به عالم حقیقت و درک وحدت باید مقام عقل و علم و قیل و قال را

گذاشت و گفت و گو، چون و چرا و پرسش را خاتمه داد و از خود بیخود بود. یعنی خود را از غرور دانش و هوس‌های دیگر دور ساخت تا مگر حالی به وجود آید و حقیقت جلوه نماید. تعیّنات و بحث‌ها موافق اندازه و حدود عقل و درایت ماست. حقیقت را که در وراء این‌هاست با حال و ذوق که فوق عقل و مظاهر آن است باید جستجو کرد:

«در عشقِ روی او، ز حدوث و قِدم مپرس — گر مرد عاشقی ز وجود و عدم مپرس
مردانه بگذر از ازَل و از ابَد تمام — کم گوی از ازل، ز ابَد نیز هم مپرس
زین چار رکن چون بگذشتی ببین حرم — آنگاه دیده برکن و پس آن حرم مپرس
آن جا که هست نقطه توحید رنج نیست — ز آن چار برگذر به دمی، زِ دَم مپرس
لوح و قلم به طبع دماغ و زبان توست — لوح و قلم بدان و، ز لوح و قلم مپرس
چون تو بدین مقام رسیدی دگر مباش — گُم گرد در فنا و دگر بیش و کم مپرس»

بدین لحاظ غزل‌های عطّار در این گونه معانی یکی از دیگری پرشورتر و دلنشین‌تر است. تنوّع اوزان، وزن‌های سنگین و متین و آهنگین، به غزلیات او ویژگی‌های ممتازی بخشیده که از گفتار سایر گویندگان به وضوح مشخّص و ممیّز است. هم چنین اگرچه سخن عطّار ساده است و پیچیدگی ندارد با این همه، در موارد قابل توجّهی، ملاحظه می‌گردد که از صنایع شعری و قیاس خیالی و نکته‌پردازی‌های بی‌بدیل و دلنشین خالی نیست و در هر یک از این موارد نمونه‌هایی به دست داده است. مثلاً لب را به عنّاب، خط را به ریحان و دهان را به پسته، و دندان را به مرجان تشبیه کرده است. زلف را گاهی به زنجیر، گاهی به شب، گاهی به دام، گاهی به هندو، و گاهی به کُفر مانند کرده و زلفی که پیرامن صورت را گرفته است به کفر تشبیه کرده که اسلام را احاطه کرده است.

نگاهی به مثنوی‌های عطّار:

بخش بزرگی از سروده‌های بزرگمرد نیشابور، شیخ عطّار مثنوی‌های متعدد اوست که همه‌ی آنها در معانی تصوّف و عرفان به رشته‌ی نظم کشیده شده است. مهمّ‌ترین این مثنوی‌ها عبارتند از: منطق‌الطیر، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه، اسرارنامه، خسرونامه، و مختارنامه که مجموعه‌ای از رباعیات برگزیده‌ی اوست. و نیز دو منظومه‌ی جواهرنامه و شرح‌القلب که گفته می‌شود تاکنون به دست نیامده است. پیر نیشابور، خود نام آثار منظومش را در مقدمه‌ی خسرو نامه اورده و سندی تردیدناپذیر فرا راه پژوهندگان آثار

گرانقدرش قرار داده که به این گونه است:

«مصیبت نامه زاد رهروان است الهی نامه گنج خسروان است
جهان معرفت اسرارنامه است بهشت اهل دل مختارنامه است
مقامات طیور ما چنان است که مرغ عشق را معراج جان است
چو خسرونامه را طرزی عجیب است ز طرز او، کِه و مِه با نصیب است»

هم‌چنین در جای دیگر در معرّفی آثارش گوید:

«ز شعرم یاد داشت آن یار داعی همه مختارنامه از رُباعی
ز گفت من که طبع آب زر داشت فزون از صد قصاید هم ز بر داشت
ـزل قرب هزار و قطعه هم نیز ز هر نوعی مفصّل، بیش و کم نیز
جواهرنامه‌ی من بر زبان داشت ز شرح‌القلب من جان در میان داشت»

رسم عطار در اغلب مثنوی‌ها آن است که پس از ذکر مطالب، حکایت هایی صوفیانه ذکر نموده و به تمثیل مقصود پرداخته است و این سبک بخصوص مورد اقتباس مولانا جلال‌الدین محمّد بلخی واقع شده است. لذا این شاعر در ساختن مثنوی از شیوه‌ی عطار پیروی کرده و او را از هر حیث برتر و بالاتر از خود دانسته است چنان که گوید:

«هفت شهر عشق را عطّار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم»

و نیز در جای دیگر گفته است:

«من آن مُلّای رومی‌ام که از نطقم شکر ریزد
ولیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطّارم»

نویسنده‌ی توانا، زنده‌یاد نعمت‌اللّه قاضی (شکیب) در کتاب «به سوی سیمرغ» بررسی‌های گسترده‌ای از تأثیر آثار عطّار را در گویندگان بعد از وی، و از جمله مولانا جلال‌الدین محمّد بلخی رومی، شاعر بلند آوازه‌ی ایران انجام داده که به صورت مقابله و مقایسه نمونه‌هایی چند از آنها را در معرض مطالعه و داوری خواننده قرار داده است. علاقمندان و مشتاقان برای آگاهی از تفصیل این مطالب به کتاب یاد شده رجوع فرمایند. تأثیر سخن عطّار، تنها در آثار مولانا شاعر عرفانی بزرگ سرزمین ما مشهود نیست بلکه تأثیر و نفوذ کلام او را می‌توان در بیشتر آثار گویندگان متصوفه و غیر صوفی این سرزمین مشاهده و ملاحظه نمود و اینک ما به نمونه‌هایی در این مورد مبادرت می‌ورزیم:

یکی از این چهره‌های شاخص و مشهور ملاّ عبدالرحمن جامی عارف و شاعر شهیر

قرن نهم هجری است. جامی از جمله‌ی شاعرانی است که با همه‌ی عظمت و ابهّت اندیشه در شاعری و علم و عرفان، از عطّار تأثیرپذیری داشته و یکی از قصاید عطار را که بیست و نه (۲۹) بیت و در وحدت وجود سروده شده و با مطلع زیر بوده شرح کرده است:

«ای روی در کشیده به بازار آمده　　　خلقی بدین طلسم گرفتار آمده»

و این امر در نفحات‌الانس به تلویح پس از ذکر مطلع قصیده و سپس شرحی که آمده، به وضوح از تأثیرپذیری وی حکایت دارد. شادروان استاد سعید نفیسی، پژوهشگر نامی و نستوه معاصر در مقدمه‌ی دیوان عطّار به این موضوع اشاره کرده است. مشایخ و بزرگان صوفی دیگری نیز که از عطّار متأثّر و از مکتب وی بهره‌مندی یافته‌اند عبارتند از: شیخ محمود شبستری صاحب گلشن راز (متوفی ۷۲۰ هجری قمری)، علاءالدوله سمنانی (درگذشته‌ی ۷۳۶ هجری قمری)، هاتف اصفهانی، حافظ، خیّام و بسیاری از شخصیت‌های عرفانی بعد از وی که حتی نشانه‌های آن تا به روزگار ما در آثار گویندگان عرفانی و صُوفی‌مشرب این سرزمین، مشهود و معلوم است قابل ملاحظه است. و مضافاً ما در صفحات پیشین تحت عنوان «عطّار شاعری آزاده بوده» بدان اشاره کرده‌ایم. اکنون به چند نمونه در این مورد نیز اشاره می‌کنیم:

قصیده‌ای که در ریاض‌العارفین رضا قلی‌خان هدایت به عطّار نسبت داده شده، ترجیع‌بند هاتف اصفهانی را در نظر مجسم می‌دارد.

عطّار گوید:

«چشم بگشا که جلوه‌ی دلدار　　　به تجلّی‌ست از در و دیوار
این تماشا چو بنگری گویی　　　لیس فی‌الدّار غیرهُ دیّار»

هاتف گوید:

«یار بی‌پرده از در و دیوار　　　در تجلّی‌ست یا اولی الأبصار»

آثار سبک عطّار در شعر لسان‌الغیب خواجه حافظ شیرازی نیز پیداست. عطّار در دیوان خود گوید:

«بار دگر پیر ما، رخت به خمّار بُرد　　　خرقه در آتش بسوخت، دست به زنّار برد»

خواجه حافظ گوید:

«دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما　　　چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما»

انعکاس سخن عطّار در آثار شاعران غیر صوفی نیز جلوه‌گر است. مثلاً از این بیت که

در دیوان اوست:

«یک شربت آب می نتوان خورد در جهان   کاین کوزه‌های خاک تن نـاتوان مـاست»

افکار حکیم ابوالفتح عمر بن خیّام نیشابوری را بیاد می‌آورد و یا از قصیده‌ی:

«سُبحان خالقی که صفاتش ز کبریا   در خاک عجز می‌فکند جمله انبیا»

و نظایر آن قصاید شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی را به خاطر متبادر می‌سازد. و خلاصه آن که شاعران و نویسندگان بعد از عطّار هرگز نتوانسته‌اند از چشمه‌ی زلال اندیشه‌هایش چشم‌پوشی نموده و سیراب نشده باشند. (برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به تاریخ ادبیات ایران دکتر رضازاده شفق).

عصر عطّار و مرگ غم‌انگیز وی به دست مغولان:

فتنه‌ی مغولان یکی از مصیبت‌های بزرگ تاریخ جهان بود که مصیبت آن نه‌تنها گریبانگیر سرزمین ما ایران گردید، بلکه بخش عظیم و مهمّی از آسیا و اروپا را نیز پریشان و ویران کرد.

استیلای مغولان در ایران با حمله‌ی چنگیزخان از ناحیه‌ی ترکستان در اوائل قرن هفتم هجری آغاز گردید که منجر به انقراض سلسله‌ی خوارزمشاهیان و سپس به تأسیس بنیان حکومت مغولان در ایران گردید و تا اواسط قرن هشتم به نام «ایلخانان» ادامه داشت. در حمله‌ی مغول سلطنت سلجوقیان جای خود را به خوارزمشاهیان داده و علاءالدین محمّد خوارزمشاه بر تخت سلطنت بود که گرفتار هجوم مغولان گردید. در زمان این پادشاه ایران در نهایت وسعت و منتهای گستردگی و آبادانی خود بود. از شمال و جنوب و باختر به کوه‌های اورال، خلیج فارس، رود سند و سواحل رود فرات محدود می‌شد که به ناگهان در سال ۶۱۶ هجری دچار صاعقه‌ی هولناک حملات پیگیر مغولان گردید. قبایلی که به قول مورّخ اروپایی دوسون (d'ohsson)، در شتاب و نهب و غارت و درّنده‌خویی و کشتار بیرحمانه و بی‌هدف، بی‌نظیر بودند. و در کشورهای مفتوحه با خونسردی کامل زنان و مردان و کودکان را می‌کُشتند. شهرها و روستاها را می‌سوزاندند و ویران می‌کردند. و بی‌آن که حسّ کینه یا انتقام جویی داشته باشند، به هیچ کس و هیچ چیز رحم نمی‌کردند. حکومت آنان عبارت بود از پیروزی و غلبه‌ی فساد و تبه کاری، که در عین حال از یک فضیلت ممتاز و بزرگ نیز برخوردار بودند و آن انضباط به حدّ اعلا و

فرمان برداری مطلق آنان از رؤسای خود بود که کیفر نافرمانی یا ناکامی یا بی‌کفایتی در اجرای امر مافوق قتل بود، قتل او به همراه زن و فرزندان. (ن ک: به تاریخ ادبیات ایران - ادوارد براون - ج دوم).

نیشابور در روزگار حمله‌ی مغولان:

شهر نیشابور به روزگار ایلغار مغولان از شهرهای آباد و کانون تجارت و رونق اقتصادی و آبادانی، و مرکز دین و دانش و قال و قیل علم و اندیشه بود. علاءالدین عطا مَلک جوینی (متوفی به سال ۶۸۱ هجری) در تاریخ جهانگشای خود که به سال ۶۵۵ هجری آن را تحریر نموده و صفحات مُتعددی را در بیان عظمت و زیبایی و گستردگی و سرزندگی مردمان و ساکنان این شهر اختصاص داده، حمله‌ی مغولان را به این شهر بزرگ، روز شنبه یازدهم ماه صفر سال ۶۱۸ ذکر نموده که بلافاصله پس از ورود به شهر به قتل و عام مردم از کوچک وبزرگ و خاص و عام و تخریب و آتش زدن خانه‌ها و بازارها پرداختند. دکتر عبدالله رازی در تاریخ کامل ایران از قول ابن أثیر جزری مورّخ عصر مغول تحت عنوان «واقعهٔ نیشابور» می‌نویسد: لشکریان مغول پس از آن که اهالی مرو را به بدترین وجهی قتل عام کردند و عمارات این شهر را خراب نمودند و مسجد جامع را آتش زدند، به طرف نیشابور رهسپار گردیدند. آنان در سر راه خود در کوه و صحرا هر بیچاره‌ی فراری را که می‌دیدند به خونسردی می‌کشتند. قبل از فرا رسیدن «تولی» یعنی در موقعی که این شاهزاده‌ی مغول قصد مرو نمود، داماد چنگیزخان **«تغاجار»** را با ده هزار سوار به طرف نیشابور فرستاد. مجیرالملک کافی و ضیاءالملک زوزنی که در دربار خوارزمشاه مقامی ارجمند داشته و از اکابر اهل خراسان بودند به دفاع پرداختند و اهالی نیشابور مردانه مقاومت کردند و در موقع محاصره‌ی شهر **«تغاجار»** داماد چنگیز کشته شد و از این جهت آتش غضب تولی بیش از پیش شعله‌ور گردید و چون به حدود نیشابور رسید، به هیچ وجه حاضر به صلح نشد و شهر را قهراً بگرفت. اهالی در کوشک‌ها و ایوان‌ها به جنگ پرداختند، ولی چاره نبود در آخر، تمام شهر به دست مغولان افتاد. مجیرالملک به بدترین وجهی کشته شد. سپس اهالی را از زن ومرد به خارج رانده، غیر از چهارصد نفر اهل حرفه بقیّه را از کوچک و بزرگ قتل عام کردند و مقرّر شد که شهر را چنان ویران کنند که در آن زراعت توان نمود. دختر چنگیزخان (زن تغاجار) وارد شهر شده به کینه‌ی قتل

شوهر خود وحشیگری را به انتهای درجه رسانید. پس از آن سرها را از تن جدا کردند و تولی عزم هرات کرد و امیر در نیشابور به گماشت که هرگاه جنبنده‌ای پیدا شود به قتل رساند. علاوه بر آن «سرپرسی سایکس» از مورخان و مشاهیر خاورشناسان انگلیسی درباره‌ی واقعه‌ی غم‌انگیز نیشابور به دست مغولان، از قول یاقوت حموی جغرافی‌دان عالی مقام، در تاریخ خود می‌نویسد: تولی پسر چنگیز پس از خرابی مرو، از ویرانه‌های سوخته‌ی این شهر به نیشابور رفت. اهالی نیشابور در این موقع آماده دفاع شده، سه هزار سنگر برای پرتاب کردن زوبین و غیره در دور شهر ساختند. و پانصد منجنیق کار گذاشته بودند. مغول‌ها هم در مقابل، وسایل قوی‌تری برای تسخیر شهر بکار بردند، از آن جمله هفت صد منجنیق بکار انداختند و با آن‌ها نفت سوزان به داخل شهر پرتاب نمودند. لیکن آن‌ها در این واقعه شهر را به قهر و غلبه گرفتند و تمامی جانداران حتّی سگ و گربه را به قصد گذراندن قربانی به روح طغاجار قتل عام کردند. و برای این که از این فتح نمایان خودشان یک یادگار مخوف و دهشتناکی باقی گذارده باشند، مناره‌هایی از کلّه‌های کشتگان برپا کردند و کلیه‌ی ابنیه و عمارات را کوبیده و با خاک یکسان نمودند. (ن ک: به تاریخ ایران، سایکس، ترجمه فخر داعی گیلانی، ج دوم)

چگونگی شهادت شیخ عطّار:

درباره‌ی چگونگی شهادت شیخ فریدالدین محمّد عطّار نیشابوری اختلاف اقوال فراوان است. و این اختلاف حتّی در سال وفات او، در تذکرها و فرهنگنامه‌ها نیز ملاحظه می‌شود. امّا آنچه که در مورد مرگ عطّار تصریح گردیده و نوشته‌اند، این است که او در یورش مغولان به نیشابور به دست مغولی به شهادت رسیده است. اکنون نگاهی به چند مورد از این اقوال می‌کنیم:

شیخ بهاءالدین محمّد عاملی مشهور به شیخ بهایی در مقدمه‌ی کتاب کشکول می‌نویسد: «وقتی لشکر تاتار به نیشابور رسید و اهل نیشابور را قتل عام می‌کردند، ضربت شمشیری به دوش شیخ عطّار رسید. و با همان ضربت از دنیا رفت. نقل کرده‌اند وقتی که خون گرم از بدنش جاری بود و مرگش نزدیک شده بود، شیخ با انگشت خود از خون خود بر دیوار این رباعی را نوشت:

«در کوی تو رسم سرفرازی این است مستان تو را کمند بازی این است

با این همه رتبه، هیچ نمی‌باید گفت: شاید که ترا بنده نوازی این است»

هم چنین پروفسور شبلی نعمانی می‌نویسد: «در جریان قتل و غارت شهر نیشابور، یک نفر مغول او را گرفته و خواست تا به قتل برساند. مغول دیگر گفت: نکُش! که من او را به هزار روپیه خریدارم. خواجه گفت: مفروش که قیمتم بیش از این‌هاست. در این میان یک دیگر از مغولان پیدا شد و گفت: این غلام را به یک توبره‌ی کاه به من بفروش. خواجه گفت: فوراً بپذیر که بهای من از این نیز کمتر است. و آن مغول که این اختلاف را حمل بر سخریه و استهزاء نموده به قتلش مبادرت ورزید.» پروفسور شبلی پس از تحریر این واقعه‌ی دردناک، اضافه نموده و می‌گوید: «او چگونه می‌توانست این نکته را بفهمد که گران‌بهاتر از آدمی و نیز کم‌بهاء‌تر از او چیزی نیست. آری لقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم، ثمّ رددناهُ اسفل سافلین. باری او خواجه را کُشت ولی خونش برایگان نرفت. چه بعد از کشتن وی، به مجد و بزرگواری او باخبر شده توبه نمود و بعد مجاور قبر خواجه بود تا از دنیا رفت.» (ن ک: به شعرالعجم، ج ۲، ص ۷ و بعد).

از جمله کسانی نیز که درباره‌ی شهادت شیخ عطّار، گزارشی از وی در کتاب‌ها به چشم می‌خورد یکی هم میرزا زین‌العابدین شیروانی نویسنده‌ی کتابهای «بستان السّیاحه»، «حدائق السّیاحه» و «ریاض السّیاحه» است. آنچه که از زین‌العابدین شیروانی نقل گردیده بسیار عجیب و شگفت‌انگیز است. شیروانی می‌نویسد: «وقتی آن جناب به عزّ شهادت رسید. سر خود را به دو دست گرفته، به قدر نیم فرسخ دویده تا آنجا که مرقد اوست ایستاده، آنگاه از پا درآمد» (مقدمه کتاب لسان‌الغیب، به همّت حسین حیدرخانی). البتّه قابل ذکر است نظیر این نوع داستان را درباره‌ی عین‌القضات همدانی نیز نوشته‌اند. روی این اساس عده‌ای این ماجرا را افسانه گونه یاد کرده و با تردید به آن نگریسته‌اند! مدفن عطّار در محلّه‌ی شادیاخ نیشابور (که محلّی جدید در کنار شهر قدیم است) قرار دارد که زیارتگاه اهل طریقت و مشتاقان مکتب اوست.

سخن آخر چند نکته درباره‌ی نسخه‌ی کتاب جوهرالذّات

در مطالعه و تصحیح این کتاب اگرچه تلاش فراوان صورت پذیرفت تا با مقابله و مقایسه با نسخه‌های دیگر، کتابی کاملاً بدور از لغزش‌های لغوی و ادبی تقدیم دوستداران آثار عطّار گردد، امّا چون به جهت ضیق وقت و وضعیّت خاصّی که فراهم آمد،

نسخه‌هایی برای مقابله و مقایسه در دسترس پژوهنده قرار نگرفت و به همان نسخه‌ی چاپی قناعت گردید، دقیقاً این آرزو تحقّق نیافت. با این همه، کتابی که اینک در اختیار خواننده قرار دارد، متن منقّح و بدون غلط و پاکیزه‌ای است که با رفع نقائص موجود و توضیح احادیث و آیات مربوط به متن و درج آنها در پانوشت‌ها، چهره‌ای مقبول و مفید از آن فراهم آمده که در مجموع اثری ارزشمند و خواندنی برای مشتاقان به ادبیّات صوفیانه‌ی این مرز و بوم به شمار می‌رود. ضمن اظهار سپاس از جناب حاج آقا داود رمضان شیرازی صاحب و مسئول پرتلاش و متعهّد انتشارات سنایی که در چاپ این کتاب زحمات مضاعف و مکرّری را متحمّل شده تا کتاب حاضر به صورتی زیبا و دل‌پسند و بدون غلط به زیور چاپ آراسته گردیده است، با آرزوی توفیقات روزافزون برای ایشان در چاپ و نشر مفاخر ادب و فرهنگ این مرز و بوم، امیدوارم این کتاب ضمن پسند خاطر مشتاقان به عرفان و آثار عطّار، مقبول طبع مردم صاحب نظر نیز قرار گیرد. ان‌شاءاللّٰه.

بر این مُقرنس مینا نوشته‌اند به زر — که بر مدار و ثبات فلک امید خطاست
ز بعد حُسن عمل هرچه ز آدمی مانَد — در این سرای غرور ای رفیق باد هواست

کرج ـ مارلیک ـ شهریور ۱۳۸۳

تیمور ـ برهان لیمودهی